



منطق و سرمایه‌داری

امین قضایی

فرض اساسی بنیان ماتریالیسم تاریخی برای من ، همسویی مکانیزم تولید ثروت و معنا است. اجازه دهید برای آغاز، شیوه ی تولید ساده ی کالایی نظام های پیشا سرمایه داری را با شیوه ی تولید نظام سرمایه داری مقایسه کنیم. شیوه تولید ساده ی کالایی در نظام های پیشا سرمایه داری ، همان طور که مارکس در کتاب سرمایه توضیح می دهد، مبتنی بر مبادله ی کالا با کالا با وساطت پول است. در اینجا هدف از مبادله و فروش کالا به دست آوردن کالایی دیگر است و پول در اینجا تنها برای سهولت مبادله نقش واسطه را ایفا می کند. برای مثال فروشنده یک رول پارچه را با یک دلار مبادله می کند و چون احتمالاً او مرد دینداری است و به تورات بیشتر از پارچه نیاز دارد ، پس به کتاب فروشی رفته و یک دلار خود را با یک جلد کتاب تورات معاوضه می کند. در اینجا هدف از مبادله برای فروشنده ی پارچه آنست که ارزش مصرفی تورات برای وی بیش از ارزش مصرفی پارچه است. در نهایت رسیدن به ارزش مصرفی کالا هدف اصلی مبادله در نظام های اقتصادی مبتنی بر کالا- پول – کالا است.

اما در شیوه ی تولید سرمایه داری ، هدف از مبادله برای سرمایه داری ، رسیدن به ارزش مبادله ای بیشتر و در نهایت ارزش افزایی است و نه ارزش مصرفی کالاها(بسیاری از سرمایه گذاران حتی نمی دانند و نیازی نیست بدانند که سرمایه ی آنان در این روند چه تحولاتی می یابد و به چه کالایی تبدیل می شود) . در اینجا به جای رابطه کالا- پول – کالا ، مبادله به صورت پول- کالا- پول انجام می پذیرد. سرمایه دار ، پول را به صورت سرمایه در یک بنگاه تولیدی خرج کرده و به کالا تبدیل می کند (به وسایل تولید ، مواد اولیه ، مزد کارگران و...) سپس با فروش محصولات حاصل از این سرمایه گذاری دوباره به پول خود بازمی گردد. اما در اینجا پول بازگشتی باید بیشتر از پول ابتدایی باشد که این مبلغ اضافی همان ارزش افزوده است که از کار اضافی استخراج شده از کارگر نشات می گیرد.

در مبادله ی پول - کالا - پول سرمایه دار برخلاف مبادله ی ساده ی کالایی ، هدف ارزش مبادله ای افزوده است و نه رسیدن به ارزش مصرفی کالاها. البته برای اکثر کارگران ، همچنان هدف از مبادله ، تامین مایحتاج خود و ارزش مصرف است یعنی شیوه ی تولید ساده ی کالایی مبتنی بر کالا - پول - کالا همچنان انگیزه ی اصلی مبادله برای اکثریت مردم یعنی مزدبگیران را شامل می شود. دلیل اصلی دگرذیسی رابطه ی کالا - پول - کالا به رابطه ی پول - کالا - پول در توانایی نوظهور سرمایه داری برای خرید نیروی کار استوار است. امری که گذشته امکان آن وجود نداشت. چون سرمایه دار قادر به خرید نیروی کار و بهره گیری از مقدار کار اضافی از کارگر است ، می تواند از پول به عنوان سرمایه برای ارزش افزایی استفاده کند. بنابراین پول از نقش واسطه ای خود برکنده و به سرمایه تبدیل می شود.

اما هدف ما از تبیین این رهیافت مارکس در اقتصاد سیاسی ، برداشتن گام بزرگی به سوی انطباق ساختاری مکانیزم تولید ثروت در نظام سرمایه داری و مکانیزم تولید معنا در این نظام است. اجازه بدهید پیشتر بگویم که اگر در نظام سرمایه داری مبادله سرمایه دار به هدف تحقق ارزش مصرف صورت نمی گیرد در جوامع پیشاسرمایه داری نیز ، ارزش مصرفی اکثریت رعایا با ناتوانی از مبادله ، نفی و قربانی می شود. تفاوت کلیدی در اینجاست که در نظام پیشا سرمایه داری ارزش مصرف طبقه ی فرودست با محرومیت از مبادله ، قربانی شده در حالیکه در نظام سرمایه داری ، این کارکردهای نظام است که با قلب مبادله به صورت پول - کالا - پول ، ارزش مصرفی را از سیستم به عنوان انگیزه ی اصلی مبادله بیرون می راند. اما نظام سرمایه داری حداقل به صورت بالقوه (و یا می توان گفت به صورت فرمالیستی) امکان تحقق ارزش مصرف کارگران در مبادله را فراهم می آورد. امیال ، آمال و ارزش مصرف توده ها که در نظام پیشا سرمایه داری به صورت ذهنی و بالقوه نفی و طرد می شد ، اکنون به صورت عینی و بالفعل نفی می شود. بنابراین سرمایه دار به جای برتری ذاتی و اصالت خویش به برتری بالفعل خود در رقابت استناد می کند.

اکنون بهتر است همسان با مقایسه شیوه تولید ساده ی کالایی و شیوه تولید نظام سرمایه داری ، دو شیوه ی منطق در متافیزیک و شیوه ی منطق علمی را با هم مقایسه کنیم. اگر در انجا کالا - پول - کالا ، با رابطه ی پول - کالا - پول جایگزین می شود در مکانیزم تولید معنا ، متد قیاسی با متد استقرایی و روش تجزیه و تحلیل جایگزین می شود.

در متد قیاسی متافیزیک ، ابتدا از گزاره های جزئی ، تجربی و محسوس ، مفاهیم کلی را انتزاع کرده و سپس مفهوم کلی به تمامی امور جزئی مصداق می یابد. برای مقایسه ساختاری ، کالا را با جزء ، و پول را با کل در تناظر قرار می دهیم. همانطور که در شیوه ی تولید ساده کالایی ، کالا (امر جزئی ، متعین و ملموس) با یک امر انتزاعی و مجازی یعنی پول جایگزین می شود در اینجا نیز ، ابتدا از امور جزئی ، امور کلی استنتاج می گردد ، این استنتاج توسط انتزاع صورت می گیرد که معادل فروش است در

مبادله ی کالا - پول - کالا ، سپس مفهوم کلی و منتزاع (مانند استنتاج مفهوم زیبایی از چیزهای زیبا) قابل مصداق است برای تمام امور جزئی دیگر درست همانطور که پول برای پارچه فروش مثال ما ، قابل تعیین است یعنی می تواند با آن هرچیزی را خریداری نماید. پول در رابطه ک - پ - ک ، ابتدا با فروش بدست می آید و سپس با خرید ، فرد را به ارزش مصرف کالایی مورد نظر خود می رساند. همینطور در متد قیاسی ، مفهوم کلی ابتدا با انتزاع از تجربه به دست آمده و سپس این مفهوم یا گزاره ی کلی با استفاده از قیاس مصداق می یابد به تمامی امور جزئی. اگر با استفاده از انتزاع در یابیم که انسان ناطق است ، با استفاده از قیاس می توانیم دریابیم که سقراط هم ناطق است. اگر بتوانیم با استفاده از فروش پولی بدست آوریم با استفاده از آن پول می توانیم هرگونه ارزش مصرفی کالایی را (به اندازه معادل) خریداری کنیم.

حرکت کالا به پول(فروش) و سپس کالا(خرید) متناظر است با حرکت از جزء به کل(انتزاع) و سپس به جزء(قیاس) در روش قیاسی. این دینامیسم از وحدت ساختاری مکانیزم تولید ثروت و معنا را در جوامع پیشا سرمایه داری خبر می دهد ، یعنی آنکه شیوه ی تولید ثروت و دانش در نهایت هر دو یک شیوه ی یکسان تولید هستند و از عقلانیت تولید آن جامعه در آن سطح تاریخی ریشه می گیرند.

اکنون روش استقرایی و تجزیه و تحلیل را در متد علمی با مبادله سرمایه داری به صورت پول - کالا - پول مقایسه می کنیم. در اینجا نیز کالا را باید امر جزئی و متعین و ملموس از یکسو و پول را با امر کلی ، ذهنی و انتزاعی از سوی دیگر در تناظر قرار داد. در روش تجزیه و تحلیل علمی ، برخلاف روش متافیزیکی ، امر تجربی را جزئی در نظر نمی گیریم که کلیتی را از آن انتزاع کنیم ، بلکه برعکس ، تجربه ، در بدو امر به صورت یک پدیدار ذهنی قلمداد می شود که باید به تجزیه در آید و به امور جزئی و ساده مطابق روش دکارتی ، تجزیه شود ، سپس از امور جزئی ، گزاره های با معنای کلی یا تحلیل می شود (دکارت) و یا به صورت استقراء استنتاج می شود.(بیکن). باید در نظر داشت که برخلاف آنچه معمولاً پنداشته می شود روش علمی با استقرای ساده کار نمی کند ، بلکه باید امر تجربی (که یک پدیده ی ذهنی فرض می شود) به امور مجزا و متمایز تجزیه شود، چون تجربه هیچگاه ساده و بسیط نیست. ارنست کاسیرر این موضوع را به خوبی گوشزد می کند :

"شناخت علمی عناصر را پس از آنکه با عمل انتقادی از یکدیگر تفکیک و متمایز و متعین کرد ، می تواند آنها را با یکدیگر طبق برخی از روابط منطقی ترکیب کند" (ارنست کاسیرر : فلسفه صورت های سمبلیک صفحه ۱۲۵)

در مبادله ی سرمایه داری به صورت پول - کالا - پول نیز ، ابتدا پول به عناصر مشخص و متمایز تفکیک می شود : سرمایه ی ثابت ، سرمایه متغیر(شامل هزینه مواد و مزد کارگران) ، ارزش افزوده .

سپس این عناصر با یکدیگر در ارزش محصول تولیدی ترکیب می شود. اما همانطور که هر نوکانتی به خوبی می داند ، در این ترکیب، مقولات پیشینی نقش دارند و در واقع نوعی معنای خودساخته تحمیل می شود ، در مبادله نیز ارزشی افزوده می شود. همانطور که در مبادله ، پول اولی با پول دومی برابر نیست و عمل سرمایه گذاری بدون نتیجه و سود نیست ، شناخت علمی یعنی تجزیه یک کل و سپس ترکیب اجزا ، نیز یک اینهمانی ساده نیست . کاسیرر می گوید :

آنچه حکم ترکیبی را از حکم تحلیلی متمایز می سازد این است که حکم ترکیبی ، وحدتی که ایجاد می کند وحدت مفهومی امور اینهمان نیست بلکه وحدت امور متفاوت است. " (ارنست کاسیرر : فلسفه صورت های سمبلیک صفحه ۱۲۳)

چیزی به این وحدت دوباره اضافه می شود و آن همان رابطه ی خودساخته ای است که توسط مقولات پیشینی به عناصر تجزیه شده تحمیل می شود. بنابراین منشا معنا سازی و قانون مندی فاهمه ی بشری در دوره سرمایه داری درست همان منشایی را دارد که مکانیزم های تولید ثروت دارند. ارزش افزایی در اینجا معادل است با حمل (مضاف) مقولات پیشینی بر وحدت ترکیبی در شاکله ی فهم بشر.

سؤال اصلی اینجاست که آیا این تناظر ساختاری با این جزئیات دقیق می تواند تنها نوعی استفاده ی زیرکانه ی من از مفاهیم دو مبحث به ظاهر مجزای شناخت شناسی و اقتصاد سیاسی باشد ؟ اگر نخواهید من را اینقدر جاعل و زیرک بدانید باید به این سؤال پاسخ منفی دهید. باید بپذیریم که شیوه ی تولید ، تنها شیوه ی تولید ثروت نیست بلکه شیوه ی تولید لذت و دانش هم هست. تحولات تاریخی معرفت بشری که رویکرد او را در شناخت جهان و جامعه اش تغییر داد کاملاً متناظر است با تحولات تاریخی جامعه ی او و روابط اقتصادی اش. این گامی است بسیار فراتر از رابطه ی مکانیکی تعیین روبنا توسط زیربنا و در عین حال تایید بسیار نیرومندی است بر اهمیت شیوه ی تولید در درک معرفت بشر. بسط شیوه ی تولید به ساختارهای تولید دانش ، گامی است در جهت پیشبرد ماتریالیسم تاریخی به ایدئولوژی بنیادین طبقه ای جدید و جهانی جدید. در این مقاله نشان دادم که حتی پیشرفت های روش شناختی نیز چگونه بخشی از فرآیند پیشرفت شیوه ی تولید هستند. این تبیین موجز و راهبرد تطبیق ساختاری، یاوه های بورژوازی درباره ی یک جانبه نگری و کلیت گرایی ماتریالیسم تاریخی را خواهد روید.

